

خوابهایی در خوابگاه (۱)



چنان دارند شوق وصل بسم الله عنوان‌ها

که در پرواز آیند از دو بال جلد دیوان‌ها

ولی من برخلاف خالصی شاعر، کلام خود را با بیتی شروع می‌کنم که در محفل علمی ما هم کار بسم الله را می‌کند و هم کار اطلبوا العلم ولو بالصین، آنجا که فرماید:

کس نبود از راه دانش بی‌نیاز	تا جهان بود از در آدم فرزاز
راه دانش را به هرگونه زبان	مردمان بخورد انسدر هر زمان
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند	گرد کردند و گرامی داشتند
وز همه بد بر تن تو جوشن است	دانش انسدر دل چراغ روشن است
نیز ناموزد هیچ آموزگار	هر که نامحت از گذشت روزگار

شعر دلپذیری که در صدر نامه خود خواندم به صورتی ریشه پیدا می‌کند با یکی از قدیمیترین مدارس ایران که در تاریخ معارف عالم جای خاص دارد.

توضیح آنکه شعر از رودکی شاعر نابینای سمرقند است و ظاهراً طلیعه و بای بسم الله کتاب معروف او یعنی کلیله و دمنه بوده است که آنرا به شعر درآورده بود، و ما می‌دانیم که آن کلیله و دمنه، در اصل کتابی است هندی بنام پنجه تتره، و در زمان انوشیروان، توسط طبیبی برزویه نام

- که «درست‌بذ» دولت ساسانی بود - یعنی وزیر بهداری - و تحصیل کرده مدرسه ایرانی جندی شاپور بود - و برای تحقیقات و فرصت مطالعاتی به هند رفته و آنرا به ایران آورده بود - آن کتاب ترجمه شده بود، و برزویه مقدمه‌ای مفصل نیز بر آن نوشته بود.

گویا اسم جندی شاپور در اصل نیلاط یا نیلاب بوده^۲ - احتمالاً به رقابت با نام نیل که مصر را آبادان کرده بود، و گفته‌اند که شاپور ساسانی - پس از آنکه تأسیساتی در آن شهر ایجاد کرد - از جمله دانشگاه جندی شاپور - نام آن شهر را هم به وه انتیوخ شاپور تغییر داد که گویا معنی شهر شاپور که بهتر از انطاکیه است - از آن بر می‌آید، و به هر حال نام این شهر هم مثل بسیاری از شهرها و آثار تاریخی در عصر ساسانی تغییر یافت و بعدها خلاصه و کوتاه شد تا گندی شاپور و جندی شاپور خوانده شد.

استفاده از علم و تجربه عالم همیشه در برنامه کار و سیاست ایران بوده و هرگز تعصبات بی‌جا ایرانیها را از کسب تجربه و دانش دیگران باز نداشته بوده، چندانکه وقتی دربار اردشیر دراز دست (۴۶۵ ق.م) خبر شد که طیبی به نام بقراط در یونان شهرت علمی جهانی یافته، رسماً از او دعوت کرد که به ایران بیاید، البته آن طیبی که خود قسمنامه معروف خود را نوشته بود - لابد به نخستین اصل آن عمل کرد و جواب داد: وظیفه خود را در معالجه هموطنان خود می‌داند، و هرگز به ایران نیامد.^۳

ولی البته این نقطه روشن در سیاست فرهنگی ایران ثبت شد که همانطور که رودکی فرموده بود: هیچکس از راه دانش بی‌نیاز نیست.

ظاهراً چنان به نظر می‌رسد که هرگز در مورد کسب مهارت و علم، تعصب و یک‌دنگی و ضعف نشان داده نمی‌شده است، هم چنانکه هیچ وقت ایرانیان انکار نداشتند که اسرای شاپور اول که در گندی شاپور ساکن شدند، سید معروف امپراطور را برآوردند، در واقع از مهارت رومیان در کار مهندسی استفاده کردند.^۴

در قرن پنجم نسطوریان از کشور روم طرد شدند و به بین‌النهرین و ایران پناه آوردند، مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید که تدریس طب در آنها رواج داشت، مشهورترین مدرسه طب مدرسه گندی شاپور است، که پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند، و در قرون نخستین اسلامی مرکز مهم علم طب به شمار می‌رفت.

رئیس اطباء شاهی «درست‌بذ» برزویه معروف است و ابن‌المقفع شرح حال او را که به قلم خودش نوشته در مقدمه نسخه عربی کلیله و دمنه - که شاهکار برزویه است - قرار داده، خود او گوید: «پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علماء دین زردشت، و اول نعمتی که خدای

۲- الاخبار الطوال ص ۴۸.

۳- آسیای هفت سنگ ص ۱۹، نقل از ایران باستان.

۴- ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی ص ۱۷۸.

تعالی بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من، چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و به مزیت تربیت و ترویج مخصوص شدم، و چون سال عمر به هفت رسید، مرا بر خواندن علم طب تحریض نمودند، و چندانکه اندک مایه‌ای وقوف افتاد و فضیلت آن را بشناختم، به رغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن می‌کوشیدم تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماری متهدی شدم، آنگاه نفس خویش را میان چهار کار - که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت - مخیر گردانیدم: وفور مال، و لذات حال، و ذکر سائر، و ثواب باقی.

و پوشیده نماند که علم طب به نزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده است، و در کتب طب آورده‌اند که فاضلترین اطباء آن است که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که به ملازمت آن سیرت نصیب دنیا هرچه کاملتر بیاید و رستگاری عقبی مڈخر گردد...

با خود گفتم، ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نتوانی کردن؟ همت بر اقتضای ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک، و هنگام حرکت نامعلوم... چون بر این سیاست در مخاصمت نفس مبالغت نمودم به راه راست باز آمد، و بر رغبتی صادق و حسبتی بی‌ریا، روی به علاج بیماران آوردم... تا بر میامن آن درها روزی بر من گشاده گشت و صلاة و مواهب پادشاهان بر من متواتر شد، و پیش از سفر هندوستان، و پس از آن انواع دوستگانی و نعمت دیدم و به جاه و مال و از امثال و اقران بگذشتم...

این سطور از کلیله و دمنه ترجمه نصرالله منشی (تألیف حدود ۵۴۰/۱۱۴۵ م.) نقل شد. استادان و محققان جندی شاپور نه تنها به تحقیق در اطراف خود می‌پرداختند، بلکه تا اکناف عالم نیز می‌رفتند چنانکه برزویه به منظور اطلاعات از کیفیت طب هندوستان یک سفر علمی، و در واقع استفاده از فرصت مطالعاتی به هندوستان داشت.

معارف غرب هم از نظر آنان مکتوم نبود، و آثار فلاسفه اسکندرانی و اطبای رومی و یونانی در مدارس ایران تدریس می‌شد و در معاهده صلحی که به سال ۵۶۲ م. هشت سال قبل از تولد پیامبر، بین ایران و روم به امضاء رسید، عیسویان در ایران آزادی مذهب یافتند و ظاهراً ترجمه انجیل قدیم به زبان پهلوی که قطعاتی از آن در ترکستان چین به دست آمده و اکنون در موزه فولکرکانده در برلن محفوظ است متعلق به عهد خسرو اول - انوشیروان - ساسانی است.

پولوس پرسا مختصری از منطق ارسطو را برای شاه به زبان سریانی ترجمه کرده است.^۵ نتیجه آنکه فارغ‌التحصیلانی از این دانشگاه بیرون آمده‌اند که شهرت جهانی یافتند و یکی از آنها حارث بن کلدان بن عمرو بن ابی علاج بوده است. او از مردم طائف بوده و از بنی ثقیف، و طب را در ایران، در بیمارستان جندی شاپور آموخت، او معاصر پیامبر خدا بود. گویند، سمیه، مادر زیدابن ابیه کنیزک دهقان زند ورد بود - از ناحیه گسکر، و این دهقان بیمار شد، و حارث بن کلدان ثقیفی طبیب، ویرا معالجه کرد، پس سمیه را به طبیب بخشید.

روایت هست که حارث کلدۀ اسلام هم آورده است، و روایات اینکه رسول هم بیماری پیش او فرستاده و یا او را به معالجه بیماری خوانده آمده است.

به آخر، حارث، سمیه را به غلام رومی خود موسوم به عبید به زنی داد و سمیه، زیاد را در خانه عبید بزد.

امیدوارم این ترتیب حق‌العلاج یا به قول امروزها «ویزیت گرفتن» در قرن بیستم باب طبع اطباء محترم و دانشجویانی که درین مجلس هستند - و بعضی از آنها «دکتر بعدازین» هستند و برخی از آنها اتن‌ن‌های بیمارستان - یا به قول یکی از ادباء «چغله‌دکترها»، باری مورد علاقه و باب طبع آنها قرار نگیرد، بلکه روش مرحوم حکیم‌الملک اردستانی مورد تبعیت آنها قرار گیرد، طبیبی که در هندوستان، در روزگار اورنگ زیب - به قول مرحوم جابری انصاری، مطبی داشته، اتفاقاً دختر پادشاه هند مریض می‌شود و اطبای هند از معالجه وی عاجز می‌شوند، آنگاه حکیم‌الملک به معالجه او اقدام می‌نماید و چون بهبودی می‌یابد، به او و زنش جواهر بسیار می‌بخشند، و شوهر تصمیم به امر خیر می‌گیرد و با این پول به بنای مدرسه کاسه‌گران در اصفهان اقدام می‌شود که به مدرسه حکیمیه نیز معروف است.

همسر او زینب بیگم - نیز مدرسه نیم‌آورد را بنا می‌کند و معادل پولی که خرج این دو بنا می‌شود املاک و مستغلاتی خریده وقف این دو مدرسه می‌کنند.^۶ (۱۱۱۷ هـ / ۱۷۰۵ م) و این همان مدرسه‌ای است که افرادی مثل ملاحسن نائینی، و سید محمد باقر درجه‌ای و آقا ملا عبدالکریم جزئی در آن درس داده‌اند و امثال مرحوم همائی، در خوابگاه آن بیتوته کرده درس خوانده‌اند.

گویا حارث به حضور انوشیروان نیز رسیده است. و انوشیروان معنی ازم را از او پرسیده، و او گفته: ضبط الشفتین والرفق بالبدین، گفتگوی او با انوشیروان مفصل است. از سخنان اوست: المعدة بیت‌الداء و الحمیة رأس الدواء، گویند. حارث ناوختن عود نیز می‌توانست و این هنر را در ایران و یمن آموخت.^۷

او در ترتیب رژیم غذایی و معالجه از طریقه کم‌خوری سخت اصرار داشت و همو بود که وقتی معاویه ازو پرسید:

- ما الطب یا حارث؛ او گفت:

- الازم یا معاویه، یعنی الجوع. (پرهیز، ای معاویه، یعنی گرسنگی و کم‌خوری).

۶- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، دکتر هنرفر، ص ۶۵۶ نقل از تاریخ اصفهان.

۷- در باب تاریخ زندگانی حارث و اینکه هم معاصر انوشیروان باشد و هم معاصر پیامبر که سالها بعد از مرگ انوشیروان به پیامبری مبعوث شده‌اند، گفتگوها زیاد است و بعضی آنها انکار کرده‌اند، اما به هر حال، مقصود از بیان این افسانه، تصویری است که مسلمانان از مرکز علمی جندی شاپور داشته‌اند. شاید هم این گفتگوها با خسرو دوم - پرویز - بوده باشد.

دانشگاه جندی شاپور در شهری به همین نام نزدیک دزفول امروزی قرار داشته است و ما خیر داریم که تا قرن چهارم هجری از شهرهای معتبر خوزستان به شمار می‌رفته.

دانشمندان سریانی زبان ایرانی و هندی و زرتشتی در آنجا مشغول کار بودند، بیشتر به طب می‌پرداختند، قفطی در کتاب اخبارالحکماء گفته است که قوانین علاج در نزد اطباء گندی شاپور بر روش یونانیان و هندوان برتری داشته است، زیرا ایشان فضایل آن اقوام را گرفتند و بر آن چه قبلاً به دست آمده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آن ترتیب دادند و کتبی حاوی مطالب تازه پدید آوردند.^۸

اطبای بزرگی مثل جرجیس پسر بختیشوع و ابویزید چهار بُخت و ماسویه و پسرش یوحنا از شاگردان این مکتب بوده‌اند.

نکته لازم به ذکر آنست که در سنت تحصیل ایرانی، طب یکی از علوم ارثی محسوب می‌شد و معمولاً در خانواده‌ها باقی می‌ماند و ادامه می‌یافت و به عقیده نگارنده این امر محاسنی داشت که کنکورهای امروزی آن محاسن را از میان برده است!

در تاریخ آموزش و پرورش ایران باستان، اشاره‌ای نداریم به اینکه محیط‌های آموزشی به صورت شبانه‌روزی بوده باشد، و چون آموزش در طبقات عامه رواجی نداشت، و بیشتر مختص خانواده‌های دبیران و روحانیون و متعینین بود، حدس باید زد که بچه‌ها پس از گذراندن قسمتی از روز در دبیرستان به خانه می‌رفته‌اند.

جوانان در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان و موبدان قرار می‌گرفتند. غلامان فنون زیادتری می‌آموختند و هنر اسب‌سواری و تیراندازی و نیزه‌بازی و تبرزین‌کاری و موسیقی و سرود و ستاره‌شناسی و شطرنج از آن جمله بود.

هرچند اشارتی در تعلیم دختران نداریم، ولی از اینکه در کتاب ماتیکان هزار دادستان (هزار حکم قضائی) آمده که روزی پنج زن سر بر راه قاضی دادگاه گرفتند و مسائلی پرسیدند و او در یک مورد درماند، یکی از زنان گام بیش نهاده گفت: استاد، بیخود و بیهوده برخورد فشار نیاورید و به آسانی بگویید نمی‌دانم. ضمناً به قاضی گفت که پاسخ این پرسش را می‌تواند در فلان کتاب بیابد.^۹ معلوم می‌شود آموزش زنان حتی در حقوق قضائی نیز مورد نظر بوده است.

به علت انتقال استادان و کتابخانه‌ها از جندی شاپور به بغداد، مرکزیت علمی این شهر کم‌کم از میان رفت. البته ما اطلاع داریم که تا سال ۲۶۵ هـ / ۸۷۸ م. این شهر آبادان بوده و یعقوب لیث صفاری آنجا را مرکز اردوهای خود قرار داده، و در همانجا هم فوت کرده است.

پس از جندی شاپور، مدتها مرکزیت علمی ایران در بوته اجمال ماند، تا وقتی ایرانیان، به همراه ترکمانان سلجوقی به بغداد راه یافتند، و درین وقت بود که به رقابت با مدرسه الازهر که در

۸- آموزش و پرورش در ایران باستان، علیرضا حکمت.

۹- محمدجواد مشکور، تاریخ اجتماعی ساسانیان ص ۸۶.

قاهره و توسط خلفای فاطمی، و احتمالاً به کمک بعضی ایرانیان مقیم قاهره - خصوصاً دیلمیان و اقوام عضدالدوله - تأسیس یافته بود، خواجه نظام‌الملک به فکر افتاد که در تمام ایران - علاوه بر بغداد، مدارس بزرگ با اوقاف کافی تأسیس نماید، و از آن میان نظامیه بغداد شهرت بسیار یافت و نظامیه اصفهان و نظامیه نیشابور نیز در درجات بعد قرار گرفتند، با همه اینها بسیاری از شهرها به تقلید، نظامیه‌هایی داشتند - که از آنجمله نظامیه ابرقوه و خواف بود!

در باب نظامیه‌ها کتب و مقالات بسیار نوشته شده - چه در ایران و چه در خارج از ایران - و بعضی از آنها نیز به فارسی ترجمه شده است^۱ اصولاً این مدرسه - که به احتمال قریب به یقین تقلیدی بوده‌اند از دانشگاه‌ها و مدارس پیش از اسلام در ایران، بعدها خود سرمشق مدارس دیگری قرار گرفته که پس از آن ساخته شده بوده است و به تحقیق ام‌المدارس - مدرسه مادر بوده است.

مدارس نظامیه قرن‌ها بعد از خواجه نظام‌الملک - حتی بعد از حمله مغول نیز دایر بود، و ما اسنادی داریم که در زمان مغول برای اداره نظامیه صادر شده است، و اتفاقاً درین اسناد کیفیت تدریس و روش کار این مدارس روشن می‌شود، مثلاً، در فرمانی که گویا در زمان غازان خان صادر شده، در باب تعیین مدرس آن، چنین آمده است:

«... چون مدرسه نظامیه، رحم‌الله بانیها و احکم میانها، ام‌المدارس بقاع اسلام است و همواره مقام اکابر انام و منزل امثال ایام بوده... و چه مبارک مقامی که در مبداء حال شیخ امام ربانی و عالم عامل صمدانی ابواسحق فیروزآبادی صاحب تنبیه قدس‌الله روحه‌العزیز به تدریس آن اشتهار یافته باشد، و بعد از او حجة‌الاسلام غزالی مدی‌الایام واللیالی به افادت مستفیدان در آنجا تحری مراضی ایزدی واجب دانسته، و خطیب زکریای تبریزی که از مشاهیر افاضل جهان بوده اشراف دارالکتب آنجا داشته، و کابراً بعد کابر آن معهد متبرک و منزل مبارک محل قاتنان متعهد و مقام علماء متعبد... بوده... چون درین وقت آن اشرف بقاع از وجود مدرس فاضل و عالمی عامل خالی بود، فکر پادشاهانه و نظر خسروانه ما بز تعیین و جودی که شایسته تدریس آن مدرسه باشد و طلبه علوم اسلامی را بر قدر استعداد ارشاد کند مصروف و مقصود گشت و چون مولانا اعظم علامه العالم افضل علماء الاسلام... مفتی المذاهب اعلم المشارق و المغارب، فخرالملة والدين جمال الاسلام و المسلمین محمدبن المطهر الحلی متع‌الله طلبه‌العلوم الاسلامیه بدوام حیوته الشریفه، به اجماع افاضل انام... منصب تدریس مدرسه مذکور به فور فضایل و غزارت معلومات و کثرت مفهومات او تفویض فرمودیم تا در آن بقعه به بسط بَسْط افادت و نشر صحف هدایت و تکمیل ناقصان و ارشاد مسترشدان مشغول گردد و اعتبار استعدادات طلاب آداب کرده، هر فرد را از افراد مستعدان به نوعی که عمّا قریب تبرز کند و در فنون

۱۰- مثلاً کتاب تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلام، تألیف عبدالرحیم غنیمه، ترجمه دکتر نورالله کسائی

علوم تخرج نماید - تربیت واجب داند...

و چون قاعده چنانست که پیش از وظیفه تدریس به ختم کلام مجید عظم الله شان مشغول شوند در اعقاب ختمات بر موجب نص حدیث عقیب کل ختمه دعوة مستجابہ، به وظیفه دعاء دولت قاهره ما، ابدالله تعالی، اشتغال نماید و استمطار رحمت بر روح مقدس بانی آن بقعه متبرکه واجب داند، چه هر آینه به اجابت مقرون گردد، ان شاء الله تعالی،

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء و حکام و نواب و نظار و متصرفان و بٹیکچیان بغداد، و متولیان اوقاف عام عموماً و وقف مدرسه نظامیه خصوصاً از ابتدای این سال تا () مولانا اعظم علامه العالم افضل المحققین اکمل المتقدمین و المتأخرین فخرالمسله والدین محمدبن مطهر الحلی ادام الله فضایله را مدرس آن مدرسه دانند و مراسم توقیر و تعظیم به جای آورده، دیگری را مزاحم و مشارک نشناسند و در اعلاء قدر و تقخیم ذکر و رفعت شان و بسطت مکان او به اقصی الغایه و الامکان کوشند، متولیان اوقاف مدرسه نظامیه وظیفه ای که به شرط واقف سعید جزاء الله خیراً از نقد و غله بر سبیل میاومه و مشاھرہ و مسانہہ جهت مدرس مجری و مقرر باشد^{۱۱} روز به روز و ماه به ماه و سال به سال با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند، و وظیفه معیدان و طلبه به معرفت و استصواب به او رسانند تا ایشان به فراغت خاطر به ملازمت مدرسه و افادت و استفادت علوم دینی اشتغال نمایند، و اگر مولانا اعظم دامت برکنه در عوض مرسوم و وظیفه، موضعی از مسققات یا از مستغلات التماس کند تا به استنماء و استئمار آن مشغول گردد برو مقرر و مقرر دارند و در همه ابواب نظر بر مرضی او مصروف و موقوف گردانند، و چنان سازند که به تمکن تمام به تدریس علوم اسلامی در آن بقیه خیر مشغول تواند بود تا به محمدمت پیوندد...^{۱۲}

در مورد دیگر، باز فرمانی داریم برای معید طلبه آن مدرسه:

«... این حکم نفاذ یافت تا حکام و قضاة بغداد و متصرفان اوقاف آنجا و متولیان و نظار، مدرسه نظامیه، ازین تاریخ باز مولانا جمال الدین علی را معید طلبه آن مدرسه و مفید مستفیدان دانسته در تعظیم قدر و تقخیم ذکر او کوشند و او را رعایت و محافظت به جای آرند و دیگری را از مشارکت او مانع شوند و مرسوم می که به شرط واقف سعید به نام معید مقرر باشد و در وقفیه مسطور، از نقد و غله روز به روز و ماه به ماه و سال به سال با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده به تمشیت این مهم شریف اشتغال تواند نمود و ثبوت آن ایام همایون دولت

۱۱- میاومه = حقوق یومیه، مشاھرہ = حقوق ماهیانه، مسانہہ = حقوق سالیانه سنواتی.

۱۲- دستورالکاتب فی تعیین المراتب، محمدبن هندوشاه نخجوانی، چاپ مسکو ۱۹۷۶ م. ص ۲۲۱ ج

۲ تصحیح عبدالکریم علی اوغلی - علی زاده.

روز افزون را - و روح مطهر واقف سعید را رحمه الله - مدخر گردد ان شاء الله تعالی...»^{۱۳}

درین بحث، من قصد ندارم تاریخچه مدارس قدیم را بگویم و اصولاً چنین کاری در چند دقیقه سخنرانی، یا حتی در چند مقاله و کتاب نوشتن هم ممکن نیست که بحث دو سه هزار سال فرهنگ و تمدن انسانی است.

من کوشش خواهم کرد، به مناسبت اینکه صحبت خوابگاه و محل بیتوته دانشجویان مطرح است - اشاراتی، ولو مجمل، به نحوه مسکن گزینی طلاب در مدارس قدیم و شرایط آن درین جا به میان آورم، و البته همین بحث هم سخت ناقص خواهد بود، زیرا صحبت از صدها مدرسه کوچک و بزرگ و قدیم و جدید است که در اطراف ایران، ز رود ارس تا به دریای گنگ، پراکنده اند، و هر کدام نیز شرایط خاص اقلیمی و اعتقادی و اقتصادی دارند، و بسیار هم متفاوت می باشند. بنابراین امر به اختصار است و ذکر چند نمونه و اشاره به چند مرحله ازین مسأله بسیار مهم آموزشی - که اسکان دانشجو بوده باشد.

مدارس نظامیه را - خصوصاً نظامیه بغداد را - خواجه نظام الملک در سال ۴۵۹ هـ / ۱۰۶۶ م. تأسیس کرده، این مدارس را خواجه، برای محصلین شافعی مذهب اختصاص داده بود. و تصریح داشت: من شروط القبول فی النظامیه، ان یکون الطالب شافعیاً اصلاً و فرعاً.^{۱۴}

طبق معمول، طلبه ها (این جمع را ناچارم ببندم، اگر چه خلاف اصول است، می شود آنرا جمع الجمع حساب کرد) آری طلبه ها و مدرسین غذای خودشان را در نظامیه، خودشان می پخته اند، و احتمالاً تغذیه عمومی فقط در اعیاد و روزهای خاص از هفته صورت می گرفته است. این استنباط را از آنجا داریم که یک وقت محله ای که نظامیه در آن بود - در بغداد - کل آن محله سوخت و بعداً تحقیق کردند که یکی از مدرسین نظامیه آتش کماجدان خود را خاموش نکرده بود و بخشی از نظامیه آتش گرفت و گوشه ای از محله شهر را هم سوخت.^{۱۵}

مسأله اسکان طلبه، بسیار مهم بود، و مهمتر از آن اخراج طلبه از مدرسه بود که جا خوش می کردند و سالها آنجا می ماندند. این است که در شرایط وقف، معمولاً به این مسأله اشارات اکیده می شد.

۱۳- دستورالکتاب ص ۲۲۸، اشاره ای به این رسم معید نشانی هم بکنم و آن اینکه دانشجویان مستعد سالهای بالا درس استاد را برای دانشجویان و طلبه تازه وارد و نوآموز تکرار میکردند، و آنها را معید (= اعاده کننده درس) می خوانده اند. چنین رسمی را من در دانشگاه تورنتو (کانادا) سراغ دارم که دانشجویان دکتری و تخصصی مهندسی، در عین اینکه خودشان شهریه می پردازند و درس می خوانند، برای دوره لیسانس، درس می دهند و حقوقی مختصر می گیرند. این در واقع تکرار همان رسم «معیدیه» نظام الملکی است و کار بسیار نتیجه بخشی است.

۱۴- منتظم ابن جوزی ج ۹ ص ۶۶.

۱۵- ابن اثیر ذیل حوادث ۵۱۱ هـ / ۱۱۱۷ م.

در وقفنامه مدرسه مریم بیگم اصفهان دختر شاه صفی تصریح می‌کند که «باید سکنه مدرسه مذکوره، مشغول تحصیل علوم دینی که فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آنهاست، و صالح و متقی و پرهیزگار و از اهل قناعت باشند، و از زمره ارباب بطالت و کسالت و شرارت نبوده، حجره خود را معطل و مقفل نگذارند، بلکه شب و روز در حجره خود به مباحثه و مطالعه و عبادت مشغول باشند».

«و اگر یک سال بر احدی بگذرد که ترقی در حال او به حسب علم و عمل نشده باشد یا مظنون مدرس شود که قابل ترقی نیست از مدرسه اخراج نماید، و جماعتی که در عرض یک سال بر حسب علم و عمل ترقی کنند یا مظنون شود قابلیت و ترقی ایشان، باید که زیاده از پنج سال در آن مدرسه ساکن نشوند.

«اگر احیاناً حرکت بعضی اشخاص بعد از مدت پنج سال متعذر یا متعسر باشد، یا آنکه در عوض ایشان جمعی متصف به صفات مذکوره حاضر نباشد. باید که تا برطرف شدن عذر در مدرسه باشند و نهایتش تا هفت سال، اما بعد از هفت سال، البته باید که به در روند. و بر مدرس آن که سعی بلیغ کند که جمعی دیگر که متصف به صفات مذکور باشند تحصیل نموده به جای ایشان ساکن سازد و حجره‌ها را خالی و معطل نکند.

و هر که بعد از هفت سال یک روز بماند غاصب باشد، و به غضب خدا و رسول خدا گرفتار شود...»^{۱۶}

در کتیبه دیگر گوید: «اول آنکه نوشته شده که تا هفت سال بیشتر سکنه در مدرسه نکنند، بعد از هفت سال البته باید که به در روند. تفصیل آن اجمال آن که بعد از هفت سال هرگاه تا ششماه یا کمتر از مدرسه غیبت اختیار نمایند و بعد از غیبت معاودت به مدرسه نمایند برایشان حرجی نیست و توقف ایشان مجدداً تا هفت سال در مدرسه مزبوره مجوز خواهد بود. دویم آن که نوشته شده که وجه معاشی - خواه وظيفه و خواه تعلیم و خواه غیر آنها از هیچ

۱۶- مسأله سخت‌گیری در پذیرفتن طلبه در مدرسه با شرایط خاص همیشه گرفتاریهایی داشته. معروف است که حاجی ملاهادی سبزواری، وقتی متکراً به کرمان وارد شد و خواست در مدرسه‌ای منزل کند، طلاب گفتند: مانعی ندارد، ولی شرط کرده واقف که متوقف مدرسه باید اهل سواد باشد. تو سواد داری؟ حاجی ملاهادی جواب داد: من معلومی ندارم. طلاب گفتند پس جای تو اینجا نیست.

اما خادم مدرسه، ملامحمد عارف - که متوجه بیماری حاجی شده بود و میدید سرگردان است به دانش رسید. به طلاب گفت من او را در حجره خود جا می‌دهم، زیرا اطاق و حجره من از حکم کلی واقف استثناء می‌شود، چه من اهل سواد نیستم ولی اینجا منزل دارم.

طلاب پذیرفتند و حاجی مدتی در آن مدرسه بیتوته کرد و دختر ملامحمد خادم مدرسه را هم گرفت و بعداً به سبزواری رفت، و شد بزرگترین مدرس معقول و منقول عصر خود. (هزارستان ص ۴۳۶).

مقصود اینست که متبه به خشخاش گذاشتن روی نظر واقف هم، گاهی آمد و نیامد دارد.

ممری نداشته باشند، مفصل آن مجمل آن که وظیفه و مواجب و مدد معاش مستمری از جایی دیگر نداشته باشند و اگر مردم از موهبت و عطایاگاهی رعایتی به طلبه مدرسه مزبوره نمایند، در اخذ این وجوه مؤاخذ نخواهند بود. فی تاریخ شهر شعبان سنه ۱۱۱۶^{۱۷} (ه/ ۱۷۰۴ م.) در وقفنامه مدرسه شفیعیه در دشت اصفهان، در مورد مخارج مورد وقف، اشاراتی در باب اداره مدرسه هست از «بام اندود و تجدید بوریاء و مؤنات زراعت و تکلفات حکام جور و عمال دیوانی» و بالاخره اینکه «... در مساجد و کریاس دهلیز هر شب چراغ روشن کرده، بعد از وضع اخراجات مزبوره به ترتیبی که مذکور شده، آنچه باقی مانده، متولی میانه طلبه و ساکنین حجرات و بیوتات جنب مدرسه - به شرط آن که طلبه مشغول به طلب علوم دینی باشند و بیکار نباشند، فراخور استحقاق و صلاح و تقوی و فضل هر یک قسمت نمایند...»^{۱۸}

احتمال می‌رود که اصول اداری این مدارس مقتبس از نظامیه‌ها بوده است - البته با تغییر ایدئولوژی‌ها - بدین معنی که مدارس نظامیه و امثال آن به تدریج از میان رفتند و بعد از پیدایش صفویه، مدارس به سبک تدریس فقهای شیعه در بسیاری از شهرهای ایران از جمله اصفهان پیدا شد - که نمونه بارز آن مدرسه چهارباغ است - که خود شاه سلطان حسین نیز در آن مدرسه حجره داشته است.

نحوه اداره مدرسه به سبک نظامیه‌هاست، و طلبه در مدرسه بیتوته می‌کنند. و عموماً وقف بر شیعیان است.

سنت مدرسه‌سازی در دوران‌های بعدی آرامش همچنان ادامه یافت، چنانکه در عصر قاجاریه نیز ما نمونه‌های خوبی از آن داریم، و آن مدارس، علاوه بر دارالشفاء و مدرسه سپهسالار قدیم، باید از مدرسه بزرگ سپهسالار (شهید مطهری امروز) نام برد که کیفیت اداره آن و بیتوته و خوابگاه محصلین در وقفنامه کاملاً روشن شده است و به همین جهت درین جا به تفصیل بیشتری می‌پردازیم. چون در جمع حضار ما اکثریت با مهندسان است که خیال دارند برای دانشگاه‌های مملکت، طبق طرح، ۳۶ خوابگاه در اکناف کشور بسازند و به قول حافظ

طرب‌سرای محبت کنون شود معمور که طاق ابروی یار من‌اش مهندس شد
لازم است درباره ساختمان معظم و محکم این مدرسه بگویم که مهندس سازنده این بنا میرزا مهدی‌خان شقاقی مهندس تحصیل کرده فرانسه بود که گویا با ناپلئون سوم هم ملاقاتی داشته است.

۱۷- کتاب هنرفر، ص ۶۶۷.

۱۸- آثار ملی اصفهان، رفیعی مهرآبادی، نقل از کتاب هنرفر ص ۵۸۹، این مدرسه در ۱۰۶۷ ه/ ۱۶۵۷ م.

ساخته شده است.

او در ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۷۶ م. برای ساختن مدرسه و عمارت بهارستان مأمور شد در ۱۲۹۷ هـ / ۱۸۸۰ م. به کمک استاد حسن معمار قمی آن را شروع کرد، و بعد از مرگ سپهسالار با نظارت یحیی خان مشیرالدوله برادرش آن کار پایان یافت - ۶۱ ذرع طول و ۶۰ ذرع عرض دارد. به هر معمار روزی ۲ قران اجرت می دادند و هر عمله ده شاهی تا دو عباسی، و ناوه کش چهار عباسی. حدود ۲۴۰ هزار تومان سپهسالار و برادرش پرداختند و چهل هزار تومان هم متولیان بعدی. تا مدرسه کامل شد.

چندین وقفنامه دارد که قسمتی از آنها بر دیوار مسجد کتیبه شده است. بنا شامل درمانگاه و گرمابه و آبگیر و آب انبار و حوض و مطبخ و انبار و دهلیزهای متعدد است و کتابخانه مهم دارد، ششدانگ قنات مهران بر آن وقف است.

«وقف بر جمیع طلاب علوم، و مصلیان مرضای سکان مدرسه، و اطفال مسلمین، و اشخاصی که نوعاً مقرر فرموده اند از امام جماعت و نائب امام و یک نفر مدرس متقول از فقه و اصول و یک نفر معلم ریاضی و یک نفر مدرس معقول و یک نفر معلم مقدمات و یک نفر تالی مدرس و یک نفر معلم ادبیات و یک نفر حکیم باشی دارالشفاء - که هشت نفر مجموع مدرس و معلم و یک نفر مستوفی و یک نفر خیاط موقوفات و یک نفر واعظ - و یک نفر کتابدار و یک نفر خادم باشی و شش نفر خادم و دو نفر قاری و یکصد و بیست نفر طلاب، و چهار نفر معلم مکتب خانه اطفال و دو نفر خوشنویس مشاق مکتب خانه اطفال و دو نفر طبیب دارالشفاء و یک نفر دواساز و یک نفر شاگرد دواساز و یک نفر ناظر مطبخ، و یک نفر طباطخ و چهار نفر پرستار مریض و ده نفر رختشوی مرضی و یک نفر ساعت ساز و دو نفر حافظ کتب و چهار نفر مؤذن، و دو نفر مکتب و سه نفر چراغچی، و یک نفر دربان، و یک نفر باغبان، یک نفر خادم مکتب خانه اطفال، با شروط هر یک که خواهد آمد. ...»^{۱۹}

موارد استفاده وقف عبارت از مخارج یومیه مدرسه و اصلاح کتب و ظروف و فرشها، و تعزیه داری عشر اول محرم، و لیالی متبرکه، و احیای لیالی مخصوصه، و تهیه اغذیه و اشربه مرضی، و لوازم مکتب خانه، و امتحان طلاب.

متولی آن شاهنشاه عهد، و او یکی از رجال دولت را که به کفایت و امانت و صلاح موصوف باشد به تصدیق ناظر و امام و مدرسین منقول و معقول از جانب خود به نیابت منصوب فرمایند. و مقرر نمود که همه ساله در لیالی عشر اول محرم و شبهای جمعه و لیالی متبرکه در مسجد، مجلس تعزیه داری منعقد و ذکر مصیبت ائمه اطهار سلام الله علیهم بشود، و در

لیالی مزبوره و روز عاشورا طلاب و غیر هم اطعام شوند، و در لیالی احیاء ده نفر از طلاب، و شبهای اعیاد عموم طلاب اطعام شوند، و در آخر هر سال طلاب مدرسه امتحان شده به هر کس ترقی بین در تحصیل علم کرده باشد هدیه یا خلعت داده شود، و استمراراً بیست نفر مریض از موقوف علیهم و غیرهم در دارالشفاء نگاهداری و پرستاری شود. و مستمراً یکصد نفر یا کمتر اطفال مسلمین در مکتب‌خانه تربیت شوند، و شبهای عشر اول محرم و احیاء یکصد و شصت چراغ در چراغدانهای معلوم به مدت معین در مسجد و مدرسه روشن باشد. و حمام و باغچه موقوفه دایر و با صفا باشد.

تمام منافع املاک بعد از وضع نیم عشر حق نایب‌التولیه و ناظر، در تدارک خرابی موقوفات مصروف شود.

مطبخ بالآته و اسبابه وقف است بر طلاب و اهل مریضخانه و سایر موقوف علیهم و برای طبخ روضه‌خوانی مخصوص واقف، و طبخ کسانی که بخواهند اهل مدرسه را در مدرسه اطعام نمایند و در مسجد و مدرسه تعزیه‌داری سیدالشهداء ارواح‌الله الفدا برپا دارند - ولی روضه‌خوانی باشد نه شبیه‌سازی.

و زیلوهای مسجد وقف است با عامه مصلیان و اهل عبادت مسجدین تابستانی و زمستانی ... فرشهای حجرات و مسینه‌آلات و سایر اسباب موقوفه وقف است به طلاب مدرسه و اهل دارالشفاء و دارالکتب و بیت‌التعلیم که هر یک از حصه مقرر خویشتن استیفاء منفعت کنند مشروط بر اینکه ظروف و سایر اسباب‌آلات موقوفه از مدرسه خارج نشود، الا برای اصلاح مخارج بعد از نیم عشر حق‌التولیه و ناظر و مصارف ساختن خرابیها و قنوت و بذر و اصلاح ظروف و استنساخ کتب، آنچه از منافع مزبوره بعد از وضع یک عشر و نیم باقی می‌ماند به هزار سهم مساوی منقسم گردد و آن هزار سهم، بیست و پنج سهم آن سهم امام، تا قاری که دو نفر ده سهم دارند، سپس طلاب مدرسه ۱۲۰ نفر چهارصد و بیست سهم که هر یک سه سهم و نیم باشد...

از شما چه پنهان «در متن عقد مقرر شده که از یک عشر موضوعه از کل منافع یک ساله املاک موقوفه برای چهار فقره اسباب انتظام و بقای موقوفات، هرگاه چیزی فاضل آید در صندوق دخل موقوفه ذخیره شود به صلاح دید متولی یا نایب‌التولیه بر مصارف خیریه از قبیل کدخدائی عزبان از فقرای سادات، و انفاق به فقرای مسلمین، و کفن و دفن اموات فقرای اسلام و امثال آنها از اعمال خیر صرف شود. و نیز چیزی مختصر که نایب‌التولیه صلاح داند به طلاب خارج مدرسه ناصریه که روزها به مدرسه مزبوره بیایند و درس بخوانند هدیه داده شود و آنچه علاوه بماند به قدری که کتب جدیدی برای کتابخانه ضرور باشد ابتیاع و وقف شود...»^{۲۰}

در حجرات مخصوص به طلاب، به هر حجره، دو نفر طالب علم که متصف به صفات مقرر در حق آنها باشند سکنی بدهد، و سکون بیشتر و کمتر از دو نفر را در یک حجره تجویز ننماید...

از طلاب هرگاه احدی منشاء شرارت باشد و سه دفعه این عمل را تکرار کند، بعد از تحقق، او را از مدرسه اخراج نماید.

طفل غیر ممیز را حق سکنی در حجرات ندهند. هر یک از طلاب که در خصوص بیتوته به شرحی که در تکالیف طلاب مقرر شده از قراری که با شریک حجره خود به رضایت یکدیگر داده‌اند تخلف کند و بیتوته ننماید، و پنج مرتبه این عمل را تکرار کند در یک ماه - و محقق شود - او را از مدرسه اخراج نماید.

هر یک از طلاب در مدت یک سال، علاوه بر تعطیلات عرفی عمومی و مدنی که در حالت اختیار و اضطرار برای ایشان در جزو تکالیف ایشان مقرر شده است - از راه مسامحه در تحصیل از مدرسه غیبت نماید حق سکناى او را ساقط دانسته - مکان او را به دیگری از طلاب که صلاحیت داشته باشد بدهد...

هر یک از طلاب که در دو امتحان متوالی در ظرف دو سال در علمی که تحصیل کرده ترقی نکرده باشد حق سکناى او را از مدرسه ساقط دانسته مکان او را به دیگری که استعداد تحصیل داشته باشد بدهند.

تمام وجوهی که از مستغلات و املاک موقوفه عاید می‌شود در صندوق بزرگ آهنی که سه کلید مختلف دارد و در کتابخانه موجود است ضبط کرده و کلیدهای آن یکی خود نگاه دارد و یکی را به ناظر بسپارد و یکی دیگر را به کتابدار. و هنگام ادای حقوق مردم، خود حاضر شده ناظر و کتابدار نیز حاضر کرده با حضور هم درب صندوق را گشاده و حقوق مردم را نقد بدهد.

تکالیف امام

امام باید در صورت امکان عادی در هر سه وقت نماز را به جماعت در مسجد بگذارد و اگر مشقتی نسبت به حال او در استدامت جماعت باشد دو وقت را والا لامحاله یک وقت را برای اقامت جماعت حاضر شود، مگر آنکه عذر شرعی مانع شود. اگر به زیارت یا بیلاق رود، اگر سفر او از ششماه تجاوز نکند خود را مستحق سهم امامت بداند و الا فلا. اگر غیبت او از یک سال بیشتر شود حق امامت خود را نیز ساقط بداند.

تکالیف همه حتی واعظ نیز تعیین شده است.

تکالیف طلاب

در سکون مدرسه و حلیت و وظیفه، اذن صریح نایب التولیه موقوفات شرط بدانند. در اشیائی که مابین هر یک با رفیق منزلش بلاشاعة مشترک است زیاده از حق خود متصرف نگردد

مگر به اجازه شریک خود. در تحصیل ساعی و به درس مواظب باشد. در حفظ فرش و کتاب و اسباب موقوفه اهتمام به کار ببرد و آنها را از مدرسه خارج ننماید. در کتب موقوفه چیزی ننویسد و جائی از آنها را سیاه نکند... در مدرسه شاگرد نگاه ندارند - چه ممیز باشد چه غیر ممیز، مهمان را که از خارج دارالخلافت بر ایشان وارد شده باشد بیشتر از سه شبانه روز نگاه ندارند. اهل بلد را از شش ساعت کمتر نگاه دارد، اگر وقت ایصال مقرری طلبه رسیده باشد و از نایب التولیه و مباشر تسامحی به ظهور برسد حق دارند که مطالبه حق خود کنند ولی هم با رعایت شرایط حرمت و لوازم ادب.

در طول سال علاوه بر تعطیلات متعارفه و یک اربعین برای ییلاق، از مدرسه غایب نشود.

شریکین باید هر شب به لزوم کفائی در حجره خود بیتوته نمایند. و البته بدون ضرورت قویه از ادای تکلیف بیتوته سر نیچند...

اطعام

در شب اول جمعه رجب و شبهای سیزدهم و چهاردهم و هفدهم و بیست و هفتم رجب و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ شعبان و ۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۷ رمضان هر دوازده شب شبی به ده نفر از طلاب مدرسه ناصریه که مجموع یکصد و بیست نفر طلاب می شوند یک حقی داده شود... در شب عید فطر و شب عید غدیر و شب عید مولود حضرت ختمی ماب و عید نوروز هر پنج شب تمام طلاب فقط به طعام پخته اطعام شوند...

چراغخانه

در عشر اول محرم که شبها روضه خوانده می شود هر شب در مسجد مدرسه یکصد و شصت چراغ به تفصیل ذیل روشن باشد از مغرب تا پنج ساعت تقریبی از شب گذشته ۱۲۰ چراغ در محراب مسجد ۲ چراغ در پله منبر مسجد ۲ چراغ در فضای مسجد ۵۰ چراغ در صحن مدرسه ۴۰ چراغ در دهلیز و دالانها ۸ چراغ در مطبخ و شربخانه ۱۰ چراغ در میال و دالانهای آن ۶ چراغ در منارهها ۲ چراغ از یک ساعت به طلوع فجر تا روشنی روز ۴۰ چراغ

ادامه دارد